

## بررسی و تحلیل «اتهامات مذهبی» در عصر غزنوی

غلامعلی زارع، دانشیار دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی گلستان

zaregholamali@gmail.com

احسان الدین رضا نیا شش پلی، دانش آموخته مؤسسه آموزش عالی گلستان

rezaniahsan@gmail.com

### چکیده

شوخی و بازی با باورهای دینی از مصادیق برجسته ظلم و ستم علیه دین، دین داران و جوامع دنیایی است و یکی از این شوخ چشمی ها، «اتهامات دینی» است که متأسفانه در طول تاریخ بشر واقع شده است. به منظور بررسی بخش کوچکی از تاریخ، «عصر غزنوی» را بر پایه گزارشهای «تاریخ بیهقی» مورد بررسی قرار داده‌ایم باشد که موجب عبرت و ارتقای سطح زندگی امروزان باشد. برپایه گزارشهای تاریخی بیهقی شخصیت‌ها و گروههایی چون: بوسهل زوزنی، احمد ینالتگین، حسنک وزیر و علویان و ترکمانان به انحرافات مغایر با باورهای دینی این روزگار متهم شده اند که برپایه این اتهامات به شدت محکوم شده‌اند و این خود، جدای از عدم صفای اعتقادی حاکمان این دوره از اعتبار باورهای دینی و دین مداری مردمان عصر غزنوی حکایت می‌کند.

واژگان کلیدی: اتهام، اتهام مذهبی، عصر غزنوی، تاریخ بیهقی

### مقدمه

شوخی و بازی با باورهای دینی یکی از مصادیق برجسته ستم و ظلم علیه دین، دین داران و جوامع دینی است و طبعاً این کار از کسانی برمی‌آید که برآستی تعهدی به دین ندارند و متأسفانه بسیاری از برگ‌های تاریخ انسانی، از چنین سیاه کاری‌هایی، سیاه است.

از جمله شوخ چشمی‌های گستاخانه در حوزه دین، «اتهامات»<sup>(۱)</sup> دینی با مطامع دنیوی علیه دیگران است تا با این ابزار اعتبار و شایستگی حریف را در ایفای نقش خدشه دار کرده، او را از انواع حقوق محروم نمایند. به منظور عبرت آموزی از تاریخ و افزایش دقت و در نتیجه روایی و اعتبار نوشته، بخشی کوچک از تاریخ کشور را یعنی عصر غزنوی از این منظر مورد بازنگری و مطالعه قرار می‌دهیم، امید است به ارتقای سطح نگرش و روش در زندگی امروزان کمک کند.

منبع اصلی مورد استناد ما در این مطالعه، کتاب «تاریخ بیهقی» از «ابوالفضل بیهقی» است که از معتبرترین و مهمترین کتاب‌ها در شناخت عصر غزنوی است؛ زیرا او خود از کار تاریخ نویسی بخوبی آگاه بود. (ر.ک بیهقی، ۱۳۶۸: ۶۷۸) و عظمت این کار را می‌شناخت (ر.ک بیهقی، ۱۳۹۴: ۹۸-۹۹ و ۷۱۲) و در جمع آوری مطالب تاریخی، پشتکاری ستودنی داشت (بیهقی، ۱۳۶۸، ۱۳۶۸: ۱۰ و ۸۸۶) و مطالب کتابش را با آگاهی کافی و دقتی عالی می‌نگاشت و از این روی روش کار او و اتقان و صحت نوشته‌هایش و دقتش را در نقل حوادث ستوده‌اند. (ر.ک صفا، ۱۳۸۱: ج ۲، ۸۹۱ و یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۱ و بیهقی، ۱۳۶۸: ۶۶۶-۶۶۷ و ۱۰۹۹)

روش تحقیق در نگارش این پژوهش کتابخانه‌ای و با تکیه بر رویکرد تفسیر و تحلیل است که با مطالعه و بررسی متن کتاب «تاریخ بیهقی» انجام یافته است. اطلاعات با یادداشت برداری در برگه‌های مخصوص گردآوری شده و مورد بازنگری قرار گرفته است.

نظر به اینکه «اتهامات و اهانت‌ها» را از زوایای گوناگون، نکته آمیز و آموختنی می‌بینیم و از طرفی اعتبار تاریخ بیهقی و اهمیت عصر غزنوی و اینکه به طور تخصصی، پژوهشی با این موضوع در این اثر ادبی، فرهنگی و تاریخی نیافته‌ایم، شایسته می‌دانیم این موضوع را به طور خاص در «تاریخ بیهقی» مورد مطالعه قرار دهیم.

### عصر غزنوی و اتهامات مذهبی

اصولاً عصر غزنوی، عصر عصبیت‌های دور از منطق مذهبی است که به نظر می‌رسد ترکان غزنوی هم بی‌علاقه به اختلافات مذهبی و عصبیت‌های حاصل از آن نبودند و چه بسا این وضعیت را فرصتی می‌دانستند تا با ورود به این مقوله‌ها خود را حامی دین و دین داران بنمایند و اینگونه کاستیهای گوناگون، از جمله بی‌اعتباری ناشی از عدم اصالت ایرانی‌شان را پوشش دهند و در نزد توده‌های مردم آبرو و اعتباری در مقام فرمان‌روایان ایرانی کسب نمایند. سلطان محمود غزنوی پس از پیروزی بر «ری» به بهانه دین ورزی، در نامه‌ای به خلیفه بغداد تصریح می‌کند که: «حقیقت سعی و مجاهدت بنده درگاه در پیشگاه خلیفه از بابت غزو با اهل کفر و ضلالت و قمع دسته‌های باطنیه آشکار است» (ر.ک. صفاء، ج ۱، ۱۳۸۵: ۲۳۶) و همین شیوه‌ای رایج در این دوران شد تا حاکمان غزنوی مخالفان خود را به بهانه آن محکوم نمایند، بویژه هنگامی که حکم علیه متهم از نظر مالی به نفع دولت غزنه بود و رفتار محمود و فرزندش مسعود غزنوی علیه کسانی چون: فردوسی و حسنک وزیر و حمله به هندوستان از این منظر قابل تأمل است. (ر.ک. نظامی عروضی، ۱۳۸۱: ۷۵-۸۳ و بیهقی، ۱۳۶۸: ۲۲۶-۲۳۶ و بیهقی، ج ۲، ۱۳۹۰: ۱۷ و...) نویسنده ترکستان نامه می‌نویسد: «جنگهای دینی یا غزوات محمود، به طوری که دیگران نیز خاطر نشان ساخته‌اند، کاملاً به انگیزه تصرف ثروت‌های هندوستان بوده و هیچ دلیلی در دست نیست که تعصبات مذهبی و دینی را محرّض آن بدانیم... گاه اتهام به ارتداد و بد دینی فقط بهانه‌ای بوده برای ضبط و تصرف اموال متهم.» (بارتولد، ۱۳۶۶: ۶۱۳) برای تدقیق و تبیین موضوع و تحلیل موارد متناسب با مدعای مقاله، به بازنگری مصادیقی از اتهامات مذهبی می‌پردازیم که از تاریخ بیهقی به دست آورده‌ایم.

### الف) زوزنی و اتهام به «بدمذهبی»

بوسهل زوزنی در اواخر ربع سوم قرن سوم یا اواسط نیمه دوم قرن چهارم به دنیا آمد و در میان سال‌های ۴۴۰ تا ۴۵۰ از دنیا رفت. (یوسفی، ۱۳۸۷: ۸۷) در روزگار سلطنت محمود غزنوی در ایامی که بوسهل زوزنی معاشی محدود داشت، به خدمت و تأدیب فرزندان احمد حسن میمندی وزیر پرداخت و از او نیکویی‌ها دید. (ر.ک. خطیبی، ۱۳۷۳: ۵۷۲) او در زمان سلطان محمود متصدی امور امیر مسعود در هرات بود. زوزنی حدس می‌زد که مسعود جانشین محمود خواهد شد؛ به همین خاطر پس از مرگ سلطان محمود و بر تخت نشستن امیر محمد از غزنین گریخت و به امیر مسعود پیوست و به گفته بیهقی «شبه وزیری» شد. «سخن امیر همه با او می‌بود... و مثال در هر باب او می‌داد و حشمتش زیادت می‌شد» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۲) برخی منابع تصریح کرده‌اند که او مدتی عهده‌دار مقام وزیری بوده است (ر.ک. جعفری، ۱۳۹۴: ۱۳۴) اما به اذعان خود بیهقی، در زمان حشمت بوسهل زوزنی، بوالخیر بلخی، عامل ختلان در زمان امیر محمود وزارت می‌رانده است. (ر.ک. بیهقی، ۱۳۸۱: ۸۲) بوسهل از جمله دسیسه‌کارانی بود که از روحیه بدبینی مسعود سوءاستفاده کرد و اعیان دولت را به دو دسته محمودیان و مسعودیان تقسیم نمود و سرانجام «مسعود را وادار کرد تا هفتاد هشتاد میلیون دینار بیت‌المال را که محمد به اطرافیان خود بخشیده بود، پس بگیرد؛ اجرای این فرمان را نیز، خود برعهده گرفت» (ر.ک. جعفری، ۱۳۹۴: ۱۳۴) از دیگر کارهای جنجال برانگیز او در زمان مسعود غزنوی، دشمنی با حسنک وزیر و سخن‌چینی علیه وی بود. او همچنین برای از میان برداشتن آلتونتاش خوارزمشاه (۲) کوشید که ناموفق بود و همین مسئله باعث برکناری و حبس او شد. پس از چندی مسعود، زوزنی را عفو کرد و اجازه داد که در شمار ندیمان او باشد؛ اما باز نیرنگی از او به ظهور رسید و در سال ۴۲۵ هـ.ق با همدستی صاحب دیوان خراسان، سوری (۳) و دیگران در توطئه کشتن مظفر طاهر (۴) عامل و زعیم

پوشنگ شرکت کرد و مورد عتاب سلطان قرار گرفت. بوسهل در سال ۴۳۱ هـ ق به صاحب دیوانی رسایل منصوب شد و خلعت پوشید؛ اما اتهام او به بدمذهبی، مربوط است به زمانی که به دستور سلطان محمود غزنوی، ولایت «هرات» به پسرش مسعود واگذار شد و در پی آن بوسهل را هم به کدخدایی و پیشکاری او گماشت. بوسهل مورد توجه امیر مسعود قرار گرفت و پیشرفت کرد و از خدمتکاران معتمد و محتشم او شد. پدیران دربار غزنه که مخالف امیر مسعود بودند بوسهل را متهم به بدمذهبی کردند و گواهی نوشتند و تأیید کردند، تا اینکه او را در قلعه غزنین بازداشت کردند. بیهقی که خود سالها با او درحالات گوناگون نشست و برخاست دارد، این اتهام را علیه او نمی‌پذیرد و انکار می‌نماید و تصریح می‌کند که مبنای این اتهام، حسادت دیگر خدمتکاران بود. متن گزارش او از این اتهام عبارت است از: «... و چون این محتشم را حال و محل نزدیک امیر مسعود، رضی الله عنه، بزرگتر از دیگر خدمتکاران بود، در وی حسد کردند و محضرها ساختند و در اعتقاد وی سخن گفتند و وی را به غزنین آوردند در روزگار سلطان محمود و به قلعت بازداشتند، چنانکه بازنموده ام در تاریخ یمنی.» (بیهقی، ج ۱، ۱۳۹۰: ۲۱)

### ب) احمد ینالتگین و اتهام به «خارجی» و «عاصی»

احمد ینالتگین در آغاز خزانه‌دار محمود غزنوی بود و در همه سفرهای این پادشاه با او بود و خدمت‌های نیکو کرد. او مدعی بود از پسران محمود است و شباهت نزدیک نیز با او داشت و همین موجب گردید که مسعود سپاه سالاری هند را به او بسپارد. خواجه احمد حسن میمندی (۵) که با احمد ینالتگین دشمنی می‌ورزید، او را اغوا کرد و به مخالفت بوالحسن علی قاضی شیراز (۶) واداشت. عداوت شخصی، مناسبات میان قاضی شیراز و احمد ینالتگین را زهرآگین ساخته بود؛ آنان با اتکا به قدرت خود یا قدرت حامیان خود در امور یکدیگر مداخله می‌کردند. به خاطر همین دشمنی‌ها، سلطان مسعود در آغاز پادشاهی خود در ابلاغ و ظایف آنان از غزنه به قاضی شیراز نوشته است: «تو کدخدای مایی ترا با سالاری و لشکر چه کار است، احمد خود آنچه باید کرد کند و مالهای تکران بستاند از خراج و مواضعت و پس به غزا رود و مالی بزرگ به خزانه رسد.» (رک. باسورث، ۱۳۷۸: ۱۰۶ و ۷۳) عاقبت احمد ینالتگین با ترکمانان بساخت و سر به طغیان برداشت و فتنه‌ها برپا کرد، تا اینکه تلک هندو مأمور سرکوبی او شد و سرانجام به دست تلک کشته گردید و سرش را نزد سلطان فرستادند. این شخص در تاریخ بیهقی از نظر مذهبی نیز متهم و مردود گشت و القابی خاص یافت:

#### ۱- خارجی

خارجی یعنی «آن که برخلافه یا امام وقت خروج کند. کافر خروج کننده بردولت مسلم.» (دهخدا، ۱۳۸۵: ۵۹۹) امیر مسعود وقتی به باغ صدهزاره، نزدیک غزنین رفت، پی در پی نامه برایش می‌رسید که احمد ینالتگین به همراه ترکمانان و بسیاری از تبهکاران لاهور، به لاهور برگشت، تعداد بسیاری از مردم به او پیوسته‌اند و اگر سلطان جلوی کار او را نگیرد، هر روز شوکت و عزت او بیشتر می‌شود. سلطان مسعود برای تشفی خاطر خویش و عوام فریبی و همچنین انگیزش یارانش برای مبارزه علیه احمد ینالتگین، او را خارجی می‌خواند، به این منظور که خود را جانشین خلیفه عباسی و خلیفه را جانشین پیامبر -صلی الله علیه و آله- به شمار آورد و در نتیجه مخالفان و قیام‌کنندگان علیه حکومتش را خارج از حوزه دین و مذهب و مستحق جنگ و نبرد و قتل بنماید. از این روی احمد ینالتگین را به «خارجی» و «عاصی» متهم می‌کند:

«امیر درین وقت به باغ صدهزاره بود، خلوتی کرد با سپاه سالار و اعیان و حشم و رای خواست تا چه باید کرد در نشاندن فتنه این خارجی و عاصی، چنانکه دل بتمامی از کار وی فارغ گردد» (بیهقی، ج ۲، ۱۳۹۰: ۶۳۱).

۲- عاصی: یعنی عصیان کننده علیه احکام و حاکمان دین، کسی که در برابر دستورهای دینی سرکشی کند، گناهکار، کافر که در هر حال بار معنایی منفی مذهبی دارد. اطلاق این صفت بر اشخاص و گروه‌ها فرصت اجتماعی و فرهنگی را در جامعه مذهبی برای اقدام علیه آنان فراهم می‌کند؛ به همین دلیل در دوره مورد مطالعه اشخاص و

گروه‌هایی بدان متهم شده‌اند تا اتهام زندگان بتواند بدون پیامدهای منفی اجتماعی آنها را از پای درآورند. نکته مهم در این میان، سوء استفاده اتهام زندگان و عدم شایستگی آنان برای صدور چنین اتهاماتی است هرچند بعضی از متهمان از مصایق چنین اتهاماتی بوده باشند.

در داستان «خلعت پوشی احمد ینالتگین»، صفت «عاصی» در توصیف «هندوان» به کار رفته است. وقتی خواجه احمد حسن میمندی، وزیر سلطان مسعود، با احمد ینالتگین در باب سالاری هندوان مشورت و گفتگو می‌کند، می‌گوید:

« آنجا مردی دراعه پوش است چون قاضی شیراز و از وی سالاری نیاید؛ سالاری باید با نام و حشمت که آنجا رود و غزو کند و خراجها بستاند، چنانکه قاضی تیمار عملها و مالها می‌کشد و آن سالار به وقت خود به غزو می‌رود و خراج و پیل می‌ستاند و بر تارک هندوان عاصی می‌زند.» (بیهقی، ج ۲، ۱۳۹۰: ۴۱۷)

در داستان «خاتمه کار احمد ینالتگین»، مسعود غزنوی صفت «عاصی» را برای اطرافیان پدری و برخی از اطرافیان خودش به کار می‌برد؛ تا در کشتن آنها درنگ نکند یا در داستان زیر، احمد ینالتگین را به عاصی متهم می‌کنند تا از دست او خلاص شوند:

« روز چهارشنبه سلخ این ماه از بُست برفت و در راه مبشران رسیدند و نامه تلک آوردند به کشته شدن احمد ینالتگین عاصی مغرور و گرفتار شدن پسرش و به طاعت آمدن ترکمانان که با وی می‌بودند.» (بیهقی، ۱۳۹۰ ج ۲: ۶۵۷ نیز ۶۳۱)

### ج) حسنگ وزیر و اتهام به قرمطی

ابوعلی حسن بن محمد میکال معروف به حسنگ از یکی از شاخه‌های جنبی خاندان میکالی به دنیا آمد. پدر حسنگ در سال‌های آخر دولت سامانی حافظ منافع محمود در نیشابور بود. با مرگ پدر، حسن جوان به خدمت محمود پیوست و سلطان او را به واسطه زیبایی و صراحت گفتارش نام خودمانی «حسنگ» داد که تا پایان حیاتش بر او ماند. «الفتات دربار به او و سلطنت خانوادگی آنان که به ریاست شهر می‌رسیدند، سبب شد که او نیز مدتی رئیس نیشابور گردد.» حسنگ پس از برکناری میمندی از مقام وزارت در سال ۴۱۵ قمری از نامزدهای جانشینی او بود و علی‌رغم جوانی و عدم تجربه در حکومت مرکزی به وزارت برگزیده شد. به گفته بونصر مشکان، محمود خیلی زود از انتخاب حسنگ به وزارت پشیمان شد اما او این منصب را تا پایان پادشاهی محمود حفظ کرد. (رک. باسورث، ۱۳۷۸: ۱۸۴-۱۹۰) اما حسنگ به همدلی با شیعیان اسماعیلی متهم بود. او پیش از انتصاب به مقام وزارت به زیارت کعبه و عتبات مقدس رفته بود و به دلیل ناآرامی و پرخطر بودن راه‌های نجد، از راه فلسطین و سوریه که قلمرو فاطمیان بود، بازگشته بود و در راه، در محلی، خلعت الظاهر خلیفه فاطمی را قبول کرده، نیز پذیرفته بود که نامه مودت آمیز خلیفه را به محمود برساند. (رک. بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۳۲) در حالی که امکان هر نوع مراوده میان غزنویان و فاطمیان، که دشمنان دولت بغداد بودند، زنگ خطری برای خلیفه عباسی بود. از این رو، خلیفه القادر حسنگ را به قرمطی بودن و همفکری با اسماعیلیان متهم کرد. سلطان محمود این اتهام را نپذیرفت و خلیفه بغداد را پیری احمق خواند؛ اما برای تسکین خاطر او، خلعت و طرایف را به بغداد فرستاد تا در آنجا سوزانده شود. پس از مرگ محمود که محمد به پادشاهی رسید، حسنگ به وزارت نرسید؛ اما اعتبار خود را همچنان حفظ کرد. پس از آنکه مسعود به پادشاهی رسید و محمد در بند شد، حال حسنگ دیگرگون شد. «حسنگ مسعود را هنگامی که والی هرات بود به اتلاف ثروت هرات و بلخ متهم کرده بود و مشرفانی بر او گماشته بود.» (رک. باسورث، ۱۳۷۸: ۱۸۵ و ۲۳۸) همچنین جانبداری او از محمد، که محمود او را وارث تخت و تاج خود معرفی کرده بود، خاطر امیر مسعود را از او رنجانده بود. از این رو هنگامی که سلطنت کوتاه محمد برافتاد، حسنگ در بست توقیف گردید. ابوسهل زوزنی، محرم اسرار سلطان هم به سبب رفتار اهانت آمیزی که حسنگ در گذشته با او داشت، کینه او را در دل گرفته بود و بار دیگر داستان قرمطی بودن او را مطرح کرد. تلقینات او با خواسته خود سلطان، که در صدد بود تا محمودیان یا

همان رجال دولت سابق را براندازد، همساز گردید و سرانجام او را به سال ۴۲۲ قمری به اتهام قرمطی در بلخ به دار آویخت و تمام اموال او را توقیف و تصرف کرد.

حسنک یکی از شخصیت‌های عجیب تاریخ بیهقی است که حتی تا پای دار نیز هیچ شفיעی برای نجات خود به درگاه مسعود غزنوی نفرستاد و وقتی مجلس حساب رسی تشریفاتی و در واقع توقیف اموال او بر پا شد و بوسهل زوزنی وی را سگ قرمطی خطاب کرد، گفت: «سگ نداند که بوده است، خاندان من و آنچه مرا بوده از آلت و حشمت و نعمت جهانیان دانند. جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است. اگر امروز اجل رسیده است کس نتوانست بازداشت که بر دار کشند یا جز دار که بزرگ‌تر از حسین علی نیم. این خواجه که مرا این می‌گوید مرا شعر گفته و بر در سرای من ایستاده است.» (رک. باسورث، ۱۳۷۸: ۱۸۵، ۲۳۸ و منصور نژاد، ۱۳۹۰: بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۳۲ و ۲۲۹-۲۳۵)

اما قرمطی که حسنک بدان متهم بود، منسوب به قرمط و قرمطیان است. اینان فرقه‌ای از غلات شیعه می‌باشند که «سبعه» نیز نامیده شده‌اند. از وقتی که نخستین دعوات اسماعیلی در اهواز مستقر شدند و آغاز دعوت برای امامت محمدبن اسماعیل و اولاد او کردند، یکی از مبلغان خود را به نام حسین اهوازی به سواد کوفه فرستادند. وی در آنجا با مردی به نام حمدان اشعث معروف به قرمط ملاقات کرد. حمدان به زودی دعوت باطنیه را پذیرفت و در این راه به حسین اهوازی یآوری کرد و چندان در این راه کوشش نمود که حسین اهوازی امر دعوت را در سواد عراق به او واگذاشت. «قرمطه» در لغت یعنی ریز بودن خط و نزدیکی کلمات و خطوط به یکدیگر و می‌گویند چون حمدان کوتاه بود و پاهای خود را هنگام حرکت نزدیک به هم می‌گذاشت، به این لقب خوانده شد. در این باره همچنین گفته‌اند که لفظ قرمط از باب انتساب قرمطیان است به محمد وراق که خط مقرمط را خوب می‌نوشت و دعوت فرقه اسماعیلیه به دست او در میان قرمطه به کمال رسید. ظاهراً کلمه قرمطی از لغت نبطی «کرمیته» به معنی سرخ چشم باشد. قرمطیان می‌گفتند محمد بن اسماعیل امام هفتم و صاحب الزمان است و معتقد به قیام به سیف و قتل و حرق مخالفان خود از سایر مذاهب اسلامی بودند. زیارت قبور و بوسیدن سنگ کعبه و اعتقاد به ظواهر در مذهب آنان حرام بود و در احکام شریعت قائل به تأویل بودند. این فرقه می‌گفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب گردید. شعار قرمطیان مانند اسماعیلیان رایت سفید بوده است. بعضی از مورخان و نویسندگان فرقه باطنیه را اعم از اسماعیلیان و قرمطیان و غیره متهم به خروج از دین کرده‌اند و تظاهر آنان را به اسلام برای نابودکردن آن و تجدید رسوم مجوس دانسته‌اند. «القادر بالله سال ۴۰۱ در بغداد محضری از علما و فقهای فرقه‌های مختلف اسلامی تشکیل داد و همه را وادار کرد به کفر و الحاد آنها فتوی دهند و این فتوی را در اقطار ممالک اسلامی بر منا بخوانند.» (رک. دشتی، ۱۳۷۷: ۱۲۹ و دهخدا، ۱۳۸۵: ۱۱۵۵)

تاریخ بیهقی، در داستان «ذکر بردار کردن حسنک» تصریح می‌کند که برای از میان برداشتن ابوعلی میکال معروف به حسنک، وی را به قرمطی متهم کردند. (رک. بیهقی، ۱۳۶۸: ۲۲۶-۲۳۶) بوسهل زوزنی، امیر مسعود را پیوسته و سوسه می‌کرد که حسنک را باید بردار کرد و در پاسخ امیر مسعود که برای بردار کردن حسنک بهانه و دلیل می‌جست، می‌گفت: «حجت بزرگتر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان است تا امیرالمؤمنین القادر بالله بیازرد و نامه از امیر محمود بازگرفت و اکنون پیوسته از این می‌گوید...» (بیهقی، ج ۱، ۱۳۹۰: ۲۲۸) در همین داستان، آنجا که امیر مسعود نظر خواجه احمد حسن میمندی را می‌پرسد، می‌گوید: «... می‌گویند رسول را که به نشابور آمده بود و عهد و لوا و خلعت آورده، پیغام داده بود که "حسنک قرمطی است، وی را بردار باید کرد." و ما این به نشابور شنیده بودیم و نیکو یاد نیست؛ خواجه اندرین چه بیند و چه گوید؟...» (بیهقی، ج ۱، ۱۳۹۰: ۲۲۹) همچنین زمانی که امیر مسعود با بونصرمشکان در این باره مشورت کرد و بونصر همه ماجرا را برای امیر شرح داد، «امیر گفت: پس از حسنک در این باب چه گناه بوده است که اگر راه بادیه آمدی، در خون آن همه خلق شدی؟ گفتم چنین بود و لکن خلیفه را چند گونه صورت کردند تا نیک آزار گرفت و از جای بشد و حسنک را قرمطی خواند» (بیهقی، ج ۱، ۱۳۹۰: ۲۳۰). اما سلطان محمود در همان هنگام به حمایت از حسنک گفت: «... من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام

در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد، بردار می‌کشند و اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی است، خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی. وی را من پرورده ام و با فرزندان و برادران من برابر است و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم» (بیهقی، ج ۱، ۱۳۹۰: ۲۳۰) و پس از آن، خلعت و همه طرایف که از آن مصریان گرفته بود و برای محمود هدیه داده بودند به بغداد فرستاد تا بسوزانند زیرا که: «امیر را نیک درد آمده بود که حسنک را قرمطی خوانده بود خلیفه» (بیهقی، ج ۱، ۱۳۹۰: ۲۳۰).

## د) علویان و ترکمانان و اتهام به ناجمی

### الف) علویان

علویان نام شعبه‌ای از ائمه علوی یا زیدی است که در سعهٔ یمن حکومت می‌کرده‌اند و خود را از فرزندان امام حسن (ع) یا امام حسین (ع) می‌دانستند. برخی از اینان به ایران آمدند و مدتها در شهرهای ساحلی دریای خزر یعنی دیلم و گیلان و طبرستان در ادعای امامت باقی ماندند کسانی به آنان پیوستند و مدعی خلفای عباسی بغداد بودند، تا اینکه در سال ۲۵۰هـ. ق موفق به تصرف طبرستان و تشکیل دولت و ضرب سکه شدند و در حدود ۶۴ سال بر آنجا حکومت کردند و سرانجام به دست سامانیان و آل زیار منقرض شدند. بعد از انقراض علویان، چند خاندان از آنها که رقیب یکدیگر نیز بودند تا مدتی در گیلان و دیلم حکومت داشتند. مادامی که فعالیت علویان مصالح سیاسی قدرتهای حاکم را تهدید نمی‌کرد، آنان نیز معارض علویان نمی‌گشتند. علویان نقابت را حق طبیعی خود می‌دانستند؛ نقیب، رئیس علویان در هر شهر بود و در ردیف بزرگترین اعیان شهر قرار داشت. (رک. باسورث، ۱۳۷۸: ۱۹۸ و لین پول، ۱۳۶۳: ۱۱۴)

اما تهمت «ناجم» که علویان و ترکمانان، بدان متهم شدند، در لغت به معنای بدمذهب، خارجی و سرکش است. (دهخدا، ۱۳۸۵: ۶۷۹) در داستان «فضل برمکی و یحیی علوی»، یحیی که برادر محمد النفس الزکیه بود، به «ناجم» متهم می‌شود. در این داستان، هنگامی که هارون الرشید، آل برمک را مقام و درجه داد و به رتبه‌های بزرگ رسانید، با خبر شد که مردی علوی، به نام یحیی، برادر محمد النفس الزکیه به پا خاسته و گرگان و طبرستان و همه کوه گیلان را تصرف کرده و بسیار قدرتمند گشته است. هارون آشفته و نگران می‌شود؛ زیرا در کتابها خوانده بود که اولین تباهی و خللی که در خلافت عباسیان رخ می‌دهد این است که در طبرستان ناجمی از علویان پیدا می‌شود: «نخست خلل که آید در کار خلافت عباسیان آن است که به زمین طبرستان ناجمی پیدا آید از علویان. پس یحیی بن خالد البرمکی را بخواند و خالی کرد و گفت: چنین حالی پیدا آمد و این شغل نه از آن است که به سالاری راست شود؛ یا مرا باید رفت یا ترا یا پسری از آن تو، فضل یا جعفر. یحیی گفت: روا نیست به هیچ حال که امیرالمؤمنین به هر ناجمی که پیدا آید حرکت کند و من پیش خداوند بپایم تا تدبیر مرد و مال می‌کنم ... و نایبان فرستد به شهرها و شغل این ناجم پیش گیرد و کفایت کند، به جنگ یا به صلح بازآرد.» (بیهقی، ج ۲، ۱۳۹۰: ۶۴۰)

### ب) ترکمانان

«ترکمانان» نیز به همین صفت، متهم می‌شوند. «ترکمانان» یا «ترکمن» نامی از شعبه‌های ترکان آغوز یا غز است که اکثر شعبه‌های ترک، مانند سلجوقیان و ترکان آسیای میانه از نسل همینانند. (رک. راعی، ۱۳۵۰: ۱۹۱) ترکان غز پیش از قرن چهارم دین اسلام را پذیرفتند. «از اوایل قرن چهارم هجری ترکان غز را که به دین اسلام درآمده بودند، ترکمان خواندند.» (مشکور، ۱۳۵۰: ۶۹۶) «برای نخستین بار در قرن چهارم هجری، اصطلاح ترکمن در منابع و مآخذ اسلامی ظاهر می‌شود. مقدسی، جغرافیانویس اسلامی (۳۷۴ هـ ق) از دو دژ نظامی به نامهای بلاج و بروکت به عنوان، دو نقطهٔ مرزی در برابر ترکمانها، اخباری به ما داده است. پس از مقدسی در اکثر مآخذ اسلامی واژه و اصطلاح ترکمن، به کار رفته است. نویسندگانی چون گردیزی و بیهقی، مکرراً لفظ ترکمان را به قوم ترک آغوز (غز)

که در ماوراءالنهر و سپس خراسان پراکنده شده و بعدها سلسله سلجوقیان را در ایران تأسیس نمودند، اطلاق کرده‌اند.

در تاریخ بیهقی، داستان «صلح موقت با ترکمانان»، وزیر، احمد عبدالصمد ترکمانان سلجوقی را به «ناجمی» متهم می‌کند. وقتی جنگ میان امیر مسعود و ترکمانان شدت می‌یابد و امیر خطر شکست را در برابر چشمانش می‌بیند، حاکم مطّوعی را به نزد ترکمانان فرستاد تا صلح نامه ای امضا کنند و هم چنین امکانی در اختیار آنان بگذارند تا امیر به هرات برود، لشکر را ساخته و پرداخته کند و دوباره به جنگ ترکمانان برود و آنها را از خراسان بیرون براند. مطّوعی پس از بازگشت از این مأموریت، آنچه را دیده و شنیده بود به وزیر گزارش کرد. وزیر آنچه را که میان حاکم مطّوعی و ترکمانان سلجوقی اتفاق افتاده بود به امیر گفت. در این جلسه برای مقابله با ترکمانان تصمیماتی می‌گیرند که بیهقی ضمن اشاره به مصوبات این جلسه باز تصریح می‌کند که از دیدگاه حاضران این جلسه، ترکمانان «ناجم» می‌باشند:

«وزیر آنچه بشنیده بود و پرسیده از حاکم مطّوعی تمام تر با شرح و بسط بر رأی عالی بازراند و صلاح و فسادی که بود بازنمود، حالی سکونتی پیدا آمد و هم در این مجلس قرار دادند که دیگر روز منزل کنند بر طرف هریو و آنجا بروند تا ... و آنچه نباید از اهبت و عدت و خزائن و سلاح و لشکرها از حضرت غزنین و اطراف ولایات بخواهند و ساخته شوند ... بعد از آن بنگرند که این ناجمان چه کنند، اگر آرامیده باشند و مجاملتی در میان می‌آرند، خود یک چندی بباشد و ایشان را نشوراندند...» (بیهقی، ج ۳، ۳۹۰: ۹۱۹-۹۱۸)

#### نتیجه

این مطالعه حاکی از این است که ارزشهای اسلامی در نزد مردمان عصر غزنوی اعتباری ویژه داشته‌اند و از جایگاهی مهم، عالی و مؤثر برخوردار بودند و از این روی مورد سوء استفاده طماعان برتری جوی قرار گرفتند؛ چنانکه گروهی از متهمان مشهور عصر غزنوی - جدای از شخصیت واقعی آنان - با شیوه اتهام زنی، آن هم بر پایه ارزشهای دینی به دست همین طماعان برتری جوی قربانی شده‌اند و این خود از اعتبار باورهای دینی و دین‌مداری مردمان عصر غزنوی - علی‌رغم عدم صفای اعتقادی حاکمان طماع این دوره - حکایت می‌کند.

#### توضیحات

- ۱- گفتنی است که «اتهام و تهمت» از نظر معنای لغوی نیز مبتنی بر واقعیت و صدق نیست و عبارت است از «نسبت گناه و منقصت و عیب به کسی که دارا نباشد.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۷۱۷۳)
- ۲- آلتونناش خوارزمشاه از سرداران بزرگ سلطان محمود بود که به خوارزمشاهی رسید و در زمان سلطان مسعود نیز علی‌رغم بداندیشی‌هایی که علیه او می‌شد، همچنان در سمت خود باقی بود تا اینکه در سال ۴۳۲ هـ ق در جنگ با علی‌تگین کشته شد. (حسینی کازرونی، ۱۳۸۴: ۲۰۵-۲۰۸ و بیهقی، ۱۳۹۴: ۱۲۶۹-۱۲۷۰)
- ۳- سوری، صاحب دیوان خراسان در زمان سلطان مسعود غزنوی بود. او بسیار ستمکار، مال‌اندوز و مکار بود. «در نتیجه مردم خراسان در سال ۴۲۵ به ترکان قراخانی نامه نوشتند و ایشان را دعوت به تصرف خراسان کردند بلافاصله هم ترکمانان در سال ۴۲۵ خراسان را مورد تاخت و تاز قرار دادند. وی در سال ۴۲۵ بوسهل زوزنی را نیز یار خود کرد و به اتفاق او سبب کشته شدن مظلومانه عامل پوشنگ شدند. (رک. بیهقی، ۱۳۸۵-۱۳۸۶)
- ۴- علت قتل «مظفر طاهر» مطامع مالی کارگزاران دولت غزنوی بود؛ چنانکه بیهقی تصریح می‌کند که پس از آنکه عامل اصلی این توطئه را چوب زندند، «مقر آمد و امیر را مقرر گشت حدیث مال.» (رک. زارع، ۱۳۹۵: ۱۱)
- ۵- احمد حسن میمندی وزیر مقتدر سلطان محمود غزنوی در سالهای ۴۰۴ هـ ق تا ۴۱۶ هـ ق بود که در این سال مورد خشم سلطان قرار گرفت و زندانی شد. امیر مسعود پس از نشستن بر جای پدر، در سال ۴۲۱ هـ ق او را از زندان آزاد کرد و به وزارت نشانند. دوران این وزارت از آغاز سال ۴۲۲ تا پایان عمر میمندی، یعنی محرم سال ۴۲۴ بود. (رک. بیهقی، ۱۳۹۴: ۱۲۷۸-۱۲۷۹)
- ۶- رئیس امور مالی سلطان مسعود در هندوستان که در پی کینه‌توزیهای وزیر، احمد حسن میمندی به جنگ با احمد ینالتگین مبتلا شد. علت دشمنی وزیر با قاضی شیراز این بود که «او را در گذشته، رقیب خود در وزارت می‌پنداشت» و اما علت دشمنی وزیر با احمد ینالتگین این بود که در زمان محمود هنگامی که اموالش را مصادر کردند و او را به زندان انداختند، احمد ینالتگین داوطلب خرید

اموال او شد؛ از این روی وزیر می‌کوشید تا این دو را در برابر هم قرار داده، هر یک را علیه دیگری برانگیزد. (رک. اسلامی ندوشن، ۱۳۵۰: ۶ و بیهقی، ۱۳۹۴: ۲۶۶)

### منابع و مأخذ

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، *جهان بینی ابوالفضل، بیهقی، یادنامه ابوالفضل بیهقی*، (مجموعه سخنرانیها) چ اول، مشهد: دانشکده مشهد، (دانشکده ادبیات و علوم انسانی) ۱۳۵۰
- بارتولد، واسیلی و لادیمیریویچ، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، چ دوم، تهران: آگاه، ۱۳۶۶
- باسورث، کلیفورد ادmond، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸
- برتلس. آ.ی، *ناصر خسرو و اسماعیلیان*، ترجمه آرین پور، چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین، *تاریخ بیهقی*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات مهتاب، ۱۳۸۱
- ، -----، انتشارات مهتاب، ۱۳۹۰
- ، -----، ج ۱، چ اول، تهران: سعدی، ۱۳۶۸
- ، به کوشش محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، چ پنجم، تهران: سخن، ۱۳۹۴
- جعفری، مرضیه و زهرا؛ اختیاری، *وزارت فراتر از وزارت در تاریخ بیهقی*، فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال هشتم، شماره ۲۸، صص ۱۲۷-۱۴۷، ۱۳۹۴
- جیلانی جلالی، غلام، *غزنه و غزنویان*، چ کابل، بیهقی کتاب خپرونه، ۱۳۵۱
- حسینی کازرونی، سید احمد، *فرهنگ تاریخ بیهقی*، چ اول، تهران: زوار، ۱۳۸۴
- خطیبی، ابوالفضل، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، «بوسهل زوزنی»، چ پنجم، چ دوم، تهران: نشر اقبال، ۱۳۷۳
- خلیلی، خلیل الله، *سلطنت غزنویان*، چ کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۳
- دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، مجموعه سخنرانی‌های بزرگداشت بیهقی، چاپ دوم، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۷۴
- دشتی، علی، *دمی با خیام*، چ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا* (بر اساس حروف الفبا)، ناشر چاپی، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ناشر دیجیتالی، مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان. <<http://www.Ghaemiyeh.com>>. ۱۳۸۵
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، به کوشش محمد معین و سید جعفر شهیدی، ج ۵، چ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷
- راعی، قیام الدین، *لغات ترکی، مغولی و چینی در تاریخ بیهقی*، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چ اول، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰
- زارع، غلامعلی، *از غزنه تا آمل*، چ اول، گرگان: نوروزی، ۱۳۹۵
- صفا، ذبیح ...، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۲، چ پانزدهم، تهران: فردوسی، ۱۳۸۱
- ، -----، ج ۱، چ هفدهم، تهران: فردوس، ۱۳۸۵
- عقیلی، سیفالذین حاجی بن نظام، *آثار الوزراء*، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: دانشگاه، ۱۳۳۷
- لین پول، استانلی، *طبقات سلاطین اسلام*، ترجمه عباس اقبال، چاپ دوم، تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۳
- مشکور، محمد جواد، *مهاجرت ترکان غز به ایران*، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چ اول، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰
- معین، محمد، *فرهنگ فارسی معین*، چ دوم، تهران: زوار، ۱۳۸۱
- منصورنژاد، حسین، *نگاهی به چند شخصیت در تاریخ بیهقی*، فصلنامه رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۱۷، دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی، ۱۳۹۰
- نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی سمرقندی، *چهارمقاله*، به کوشش محمد معین، چ دوم، تهران: زوار، ۱۳۸۱
- یوسفی، غلامحسین، *کاغذ زر*، چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۷
- یوسفی، غلامحسین، *دیداری با اهل قلم*، ج ۱، چ هشتم، تهران: علمی، ۱۳۸۶